

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

«طلب» هرگز «تقاضا» و «تمنا» نیست!

آنچه «وعده و وعید انتخاباتی» خوانده می شود چیزی جز ارائه فهرستی از «بدهی ها» نامزدهای تصاحب قدرت به مردم نیست؛ و مردم حق دارند پس دادن این بدهی ها را «مطالبه» کنند. مگر معنای این سخنان آقای روحانی، چیزی جز شرح بدهی هاست: «اساس کشور باید بر اساس قانون و ادامه آن دارای شفافیت باشد... باید با شفافیت با مردم حرف زد، باید آمارها دقیق باشند...» امروزه، در یک رابطه مدرن و متمدن، این «باید»ها را معمولاً مردم صاحب حق و طلبکار از حکومت می گویند و خواستاران قدرت پاسخ شان می دهند که «سمعاً و طاعتاً!» اما در کشور ما این رابطه معکوس گشته است.

esmail@nooriala.com

چند هفته پیش، در مقاله ای با عنوان «فصل زودگذر مطالبات» (1) این سخن را پیش کشیدم که: فرمول "این حکومت اصلاح پذیر نیست"، که در گذشته یکی از شعارهای مخالفان اصلاح طلبی محسوب می شد، تنها زمانی می تواند تعدیلی قابل قبول پیدا کند که، از یکسو، "شرایط داخل و خارج" حکومت را وادار به پذیرش برخی از تغییرات کرده و، از سوی دیگر، اپوزیسیون حکومت توان آن را یافته باشد تا، با استفاده بهینه از این شرایط، به اصلاح طلبان مهلت ندهند که، مثل گذشته، هر حرکت بنیادی در راستای انحلال حکومت اسلامی را عقیم بگذارند. اکنون هم فقط به دلیل شرایط کنونی است که "مطالبه محوری" در داخل کشور، بعنوان حرکت تغییر دهنده مؤثری، قابلیت اجرایی شدن یافته است؛ حال آنکه این تمایل در دوران قدرت متصلب حکومت نمی توانسته نقشی را در جهت تغییر بازی کند.

خوشبختانه، حرکت پر شتاب تغییرات و تحرکات داخل کشور صحت این مدعا را در همین مدت کوتاه ثابت کرده و بیانیه های سازمان های سیاسی مختلف - از انحلال طلب گرفته (2) تا اصلاح طلب (3) - همه بر این نکته تأکید می کنند که، به قول حشمت طبرزدی، «شرایط موجود همانی است که روزی در انتظارش بودیم، اما شرط کافی برای مبارزه رهایی بخش را مردم و تشکل های آزادیبخش تعیین می کنند. مخالفت با اعدام، آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و نه صرفاً زندانیان اصلاح طلب، و دفاع از حقوق اقتصادی- اجتماعی آحاد شهروندان و طرح جدی "مطالبات مردمی" از اولویت های کنونی ما است که باید همواره بر آن تأکید کرد» (4).

و بر متن این خوش بینی است که این هفته قصد دارم اندکی در مورد مفهوم «مطالبه»، که در این برهه از تاریخ معاصر کشورمان بصورتی بالقوه به «محور» مبارزات آزادیخواهانه تبدیل شده است تأمل کنم؛ چرا که هر چه زمان می گذرد بیشتر متوجه می شوم که در زبان فارسی واژه ای همچون «مطالبه» می تواند معانی مختلف و گاه کاملاً متضادی داشته باشد و لازم است، پیش از آنکه در این مورد دامنهء سوء تفاهم گسترده تر شده، و نظریه «مطالبه محوری» کار را به نتایجی معکوس برساند، هرچه زودتر تکلیف خود را با آن روشن کنم.

سرگذشت واژه «مطالبه» نیز یکی از نمودگاران سرگذشت عمومی واژه های زبان فارسی است. در واقع، یکی از گرفتاری های اساسی ما با زبان کنونی فارسی، که از مسیر سنگلاخ های تجاوزات زبان های دیگر و ایجابات و اختیارات نظم نویسان و انشاء پردازان اعصار گوناگون گذشته، در هم شدن معانی واژه ها است؛ آنگونه که اغلب نمی دانیم چرا برای یک معنا چندین واژه داریم و تفاوت معنایی و کاربردی این واژه ها با یکدیگر چیست. مثلاً، اغلب نمی دانیم که فرق میان «احساس» و «عاطفه» چیست و چرا وقتی کسی دچار هیجانات روحی می شود او را بجای «عاطفی» با صفت «احساساتی» توصیف می کنیم. و چرا وقتی شاعر بزرگ نوآور مان، نیما یوشیج، می خواهد درباره نقش عواطف بشری در پیدایش آثار هنری بنویسد، نام کتاب اش را به جای «ارزش عواطف» می گذارد «ارزش احساسات»؟

آیا نه این است که آدمیان، در آغازگاهان سخن گوئی، نمی توانسته اند برای هر معنا چندین واژه بسازند و، لذا، این واژه ها در ابتدا هر یک معنایی جداگانه داشته اند اما، به مرور زمان، و به علت دخالت هائی از آن نوع که در بالا گفتم، تفاوت های خود را از دست داده و در هم خلیده و با هم یکی شده اند؟ این وضعیت را حوزه معنایی و کاربردی واژه های «مطالبه» و «طلب» (که، در زبان عربی، اولی از ریشهء دومی ساخته می شود) بصورت تکان دهنده ای بزرگنمایی می کند و کافی است تا سری به یک فرهنگ واژگان فارسی بزنیم تا ببینیم که در آن چندین و چند واژه، بی هیچ توضیح و چون و چرائی، به یک معنا گرفته شده اند. مثل: «طلب - تقاضا - تمنا - خواهش - خواستن - جست و جو - التماس - گدائی - احضار - دعوت - فراخوان - وام - دین...» که، صرف نظر از کنار هم نشستن واژگان عربی و فارسی، معناهای مستفاد از آحاد آنها نیز با هم تفاوت دارند، آن سان که «طلب» هم به معنای «احضار و فراخوان» آمده، که از مصدر بلندپایگان صاحب اختیار صادر می شود، و هم به معنای «التماس و گدائی» که تکلیف شان معلوم است.

در این میان، اگر واژه های عربی را کنار بگذاریم، می بینیم که در واژگان فارسی دچار قلت معادل هائیم؛ و «خواستن» به جای هر دوی این حالات می نشیند؛ و معنای سخن ما به آن بستگی پیدا می کند که چه کسی از چه کسی چیزی را «می خواهد». حال آنکه اگرچه ظاهراً در زبان عربی با کثرت معادل ها روبروئیم اما، در آن زبان، «طلب» و «تقاضا» و «تمنا» هر یک دارای معنایی خاص است که چون به فارسی در آمده اند مرزهای معنایی میان شان برداشته شداز بین رفته و، هرچه به دوران مغولان نزدیک شده و از دوران صفویان گذشته ایم، این اختلاط معانی بیشتر شده است. داستان در زبان های فرنگی از این هم دقیق تر است.

اما یکی دیگر از تفاوت های عمدهء مابین ساحت زبان های دقیق تر و زبان فارسی تفکیک یا عدم تفکیک دو مفهوم Dictionary (یا فرهنگ لغات) با Thesaurus (یا گنجینه لغات) است. خواننده و متکلم زبان های دقیق می داند که در اولی فقط معناهای مستقیم و بلاواسطهء واژه ها را می یابد اما دومی همهء لغات «هم خانواده» را به او معرفی می کند. در اولی واژهء «طلب» به معنای «تمنا» نمی آید اما در دومی این دو واژه با یکدیگر هم خانواده می شوند و به دو نوع «خواستن» اشاره می کنند.

در فرهنگ هائی که برای زبان فارسی نوشته شده و می شود این دو نوع «مجموعه»، متأسفانه، با یکدیگر همسان گرفته شده و یکجا می آیند و این خود به اغتشاش ذهنی و زبانی کمک می کند. مثلاً، در «فرهنگ معین» در برابر واژه «طلب» همه واژه های «هم معنا» و «هم خانواده»ی آن را بصورتی یکجا می بینیم و مثال های کاربردی «فرهنگ» مزبور نیز چرائی تبادل بین معانی متضاد را روشن نمی کنند.

اما گاه پیش می آید که «مثال ها» می توانند، همچون آثار کشف شده در یک محوطه باستانی، ما را به داستان هائی رهنمون شوند که در سیر ایام گم شده اند. در همین فرهنگ معین نیز در برابر واژه «طلب» به نقل قولی از کتاب «کشف اصطلاحات» بر می خوریم درباره «طلب» که با این کلمات ادا می شود: «طلب یعنی دوست داشتنِ حصولِ به چیزی، بر وجهی که سعی در تحصیل آن اقتضا کند... و مانند تمنا نباشد».

می بینیم که در اینجا صراحتاً بین «طلب» و «تمنا» تفاوتی وجود دارد. اما آنچه مرا به شک و اطمینان دارد نوع توجیه نویسنده کتاب «کشف اصطلاحات» در مورد این تفاوت است. او تفاوت را در «لزوم سعی و کوشش در راستای رسیدن به مطلوب» می داند اما من فکر می کنم که شاید گاه در کار «تمنا کردن» نیز انجام سعی و کوشش چندان اندک تر از «جهد در طلب» نیست و، لذا، دلیل تفاوت کاربردی این دو واژه را باید در جای دیگری جستجو کرد. من در این مورد مدت ها است به این نظر رسیده ام که، برای درک تفاوت این معانی، باید از ترازو و سنجه ای استفاده کرد که بتواند «وضع» هر یک را در ساحت مفهومی و کاربردی روشن کند.

در این راستا، من «سنجه»ی لازم را در مفهوم قراردادی مدرن «حق» (و «حقوق») یافته ام. ما، در واقع، در کاربرد امروزی این واژه ها است که می آموزیم تنها آن کس که دارای «حق» است می تواند آن را «طلب کند»، اما آنکه حقی ندارد و، در همان حال، از مخاطب می خواهد که چیزی را به او بدهد، چاره ای جز این ندارد که در برابر «دارنده» دست به تقاضا و تمنا و حتی گدائی و التماس زند (که این ها خود باید دارای تفاوت های جزئی معنائی و کاربردی باشند، که هستند).

کاربرد واقعی واژه «طلب» بخصوص در واژه ترکیبی «طلب کار» آشکار می شود و ابهامات از میان بر می خیزند. «طلبکاری» (یا مطالبه) یعنی خواستاری چیزی که از آن خود ما و حق ما است و آن را به زور یا خدعه یا قرارداد از ما گرفته اند و، در نتیجه، ما می توانیم از موضعی طلبکارانه پس گرفتن آن را خواستار و بستانکار شویم. و اگر به خواست ما عمل نشود می توانیم به پلیس و داروغه و دادگستری متوسل شویم و از آنها هم اگر کاری بر نیامد خود به اقدام بپردازیم.

متون کهن زبان فارسی مشحون از این معنای دقیق «مطالبه» است که من فقط اندکی به آن می پردازم و در این راه از شاعر محبوبم، حافظ شیراز، مدد می جویم که به صراحت می گوید:

دست از طلب ندارم تا جان من بر آید / یا تن رسد به جانان یا جان ز تن بر آید

و چون از اشعار او معانی عرفانی استخراج کرده اند، بد نیست به این نکته جالب هم توجه کنیم که در عرفان ایرانی حتی «زیستن در بهشت» نیز «حقی از آن آدمی» است که از او سلب شده و او، در دور افتادگی از آن جایگاه، حق بازگشت خویش را طلب می کند. حتی گاه، بر عکس، خروج از بهشت نیز به سودای طلبکاری چیزی شیرین تر از نعمات بهشتی جلوه داده می شود. سیری در اشعار حافظ این نکته را هم روشن می سازد:

«سبز خط تو دیدیم و ز بستان بهشت / به طلبکاری این مهر گیاه آمده ایم».

باری، می بینیم که «مطالبه» از جانب کسی مطرح می شود که «صاحب حق» است و آن حق را یا خود به وام به دیگری داده و یا دیگری آن را او به زور و خدعه ستانده است و، لذا، او حق دارد که حق خویش را مطالبه کند.

و بدین سان، لازم است که در مفهوم «مطالبه محوری» نیز توجه داشته باشیم که ما، در این فرگشت، آن چیزی را می خواهیم که از آن ما است و بابت آن طرف مقابل مان به ما «بدهکار» است، همانگونه که ما در مقام «بستانکار» از او ایستاده ایم.

مثلاً، توجه کنیم که آنچه «وعده و وعید انتخاباتی» خوانده می شود چیزی جز ارائه فهرستی از «بدهی ها» نامزدهای تصاحب قدرت به مردم نیست؛ و مردم حق دارند پس دادن این بدهی ها را «مطالبه» کنند. مگر معنای این سخنان آقای روحانی، در پیش از انتخاب شدن اش، چیزی جز شرح بدهی هاست؟: «اساس کشور باید بر اساس قانون و ادامه آن دارای شفافیت باشد... اداره کشور باید علمی باشد... باید حکمرانی شایسته باشد و از نخبگان استفاده شود... باید با شفافیت با مردم حرف زد، باید آمارها دقیق باشند...» (5) امروزه، در یک رابطه مدرن و متمدن، این «باید»ها را معمولاً مردم صاحب حق و طلبکار از حکومت می گویند و خواستاران قدرت پاسخ شان می دهند که «سمعاً و طاعتاً!» اما در کشور ما این رابطه معکوس گشته است.

در اینجا لازم نمی بینم که به مبحث «حقوق طبیعی» و «وضعی» (مثلاً، آنچه در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده، و یا بخش هایی از همین قانون اساسی حکومت اسلامی که مربوط به «حقوق ملت» است و، بقول مهندس موسی، «مغفول مانده») اشاره کنم؛ حقوقی که عمدتاً از جانب حکومت از مردم سلب شده و مردم حق دارند که آنها را مطالبه کنند.

به عبارت دیگر، در تصور مدرن از حکومت و ملت، این حکومت است که وامدار و بدهکار ملت است و ملت، در مقام طلبکار و بستانکار، می تواند حقوق اش را مطالبه کند.

اما رسیدگی به دلیلی که کتاب «کشف اصطلاحات» برای تفاوت میان «طلب» و «تمنا» پیشنهاد می کند نیز دریچه دیگری را بر فرهنگ معانی و مفاهیم، و نیز تجربه عینی و فرهنگی ما، می گشاید: در فرهنگ ما «مطالبه» کاری نیست که به آسانی حاصلی دهد و به باری بنشیند؛ و آنکه در راه طلب گام

می زند، برای «وصول به مطلوب»، باید «سعی» کند و سختی بسیار کشد. به این چند بیت حافظ توجه کنید:

مکن ز غصه شکایت، که در طریق طلب / به «راحت» ی نرسید آنکه «زحمت» ی نکشید
عاقبت دست بر آن سرو بلندش برسد / هر که در راه طلب همت او قاصر نیست
و می دانید چرا؟ به گمان من، بدان دلیل که در فرهنگ ستم زده ما ایرانیان، هیچ حقی را به
رضای مردمان از ایشان نستانده اند و هیچ وامی را به این آسانی ها ادا نکرده اند. در فرهنگ دائماً
بازتولید شونده استبداد و دیکتاتوری و ظلم و سرکوب، «طلبکاری» از «بدهکاری» کار آسانی نیست و
ریاضت کشی و سختی پذیری و صبر و حوصله بسیار می خواهد. باز هم بقول حافظ:
به لب رسید مرا جان و بر نیامد کام / به سر رسید امید و طلب به سر نرسید
[که در اینجا بازی شگرف حافظ با «سر رسید وام» (یا سفته و برات) قابل تأمل است]. و یا:
ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است / بین که در طلب ات حال مردمان چون است
[که در اینجا نیز بازی شگرف حافظ با «مردمک چشم» و تبدیل آن به «مردمان» تحسین آفرین است].

باری، بر اساس این زمینه ها است که، به نظر من، کسی مرد میدان «مطالبه» است که خود را
در جایگاه «صاحب حق» و «طلبکار» و «مبارز در راه احقاق حق خویش» ببیند و تصور نکند که چیزی را از
کسی تقاضا و تمنا و گدائی می کند.
معنای «مطالبه محوری» اقدام از جایگاه صاحب حقان طلبکار است و بس.

1. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2013/100413.EN-PU-The-transient-season-of-demands.htm>
2. <http://isdmovement.com/Declarations/14.First-declaration.htm>
3. <http://isdmovement.com/2013/11/110513.Ettehad-baraaye-Democracy-dar-Iran-Declaration.htm>
4. <http://isdmovement.com/2013/11/110513.Heshmat-Tabarzadi-These-conditiond-are-those-we-have-been-waiting-for.htm>
5. <http://www.tasnimnews.com/Home/Single/110968>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>